

فعال گردشگری منطقه ما از تجربه کارراه اندازی و تعهد شغلی می گوید

مزد شیرینی به نام لبخند مسافر



صندوق
خاطرات

داشتیم. با او تماس گرفتیم و پرسیدم آیا راهی هست که بتوان در مدت کوتاهی گواهی هویتی گرفت.

بارهنمایی او، خانواده عکس کارت ملی و شناسنامه هایشان را به ثبت احوال بردند و توانستند گواهی هویتی موقت دریافت کنند. باین حال را حله نگران بود که این گواهی در فرودگاه پذیرفته نشود و این خانواده از سفر جابمانند. به همین دلیل خودش هم راهی فرودگاه شد؛ «تا وقتی از گیت رد نشده بودند، استرس داشتم. وقتی دیدم بدون مشکل از گیت عبور کردند، خیالم راحت شد.»

● ماجرا هنوز تمام نشده بود

ماجرای همین جاتمام نشد. روز بعد دوباره تلفن را حله زنگ خورد. این بار مرد خبر دیگری داشت. راهی می گوید: گفت از بانکی نزدیک دفتر ما با او تماس گرفته اند و گفته اند زمانی که برای دریافت وام مراجعه کرده، مدارکش را جا گذاشته است. از من خواست اگر می توانم مدارکش را از بانک تحویل بگیرم و برایشان پست کنم.

مرد خانواده شرایطش را برای کارکنان بانک توضیح داده و خواسته بود مدارک را به فردی که از طرف او مراجعه می کند، تحویل دهند. از طرفی راهی حله هم مشتری همان بانک بود و رئیس بانک او را می شناخت. به همین دلیل مدارک را تحویل گرفت تا به دست صاحبش برساند. راهی می گوید: شاید هیچ کدام از این کارها وظیفه من نبود، اما بعد همه این کارها بسیار خوشحال بودم. انگار خوشحالی آن دو بچه، من را هم خوشحال کرده بود.

سفر، توانستم با همان هزینه برایشان بلیت پرواز و هتل رزرو کنم.

● تماسی که برنامه ها را به هم ریخت

همه چیز آماده بود و خانواده باید دوروز بعد راهی می شدند، اما یک تماس تلفنی همه برنامه ها را به هم ریخت؛ «دوروز مانده به سفر، آن مرد با من تماس گرفت. صدایش از شدت ناراحتی می لرزید و می گفت باید سفرشان را کنسل کنند. اول فکر کردم شاید اتفاقی برایشان افتاده یا از نظر هزینه به مشکل خورده اند. اما وقتی گفت شناسنامه و کارت ملی شان را پیدا نمی کنند و به همین دلیل مجبورند سفر را لغو کنند، جاخوادم.»

تماسی که تمام شد، راهی حله دوباره به یاد چهره دو کودک افتاد؛ «دلیم نیامدی خیال شادی بچه ها شوم. آشنایی در ثبت احوال

نجمه موسوی زاده اگر د شگری برای «را حله ادهم دوست»، تنها رزرو بلیت و هتل نیست؛ تجربه یانزده ساله به او آموخته که گاهی گره گشایی از کار مسافر، فراتر از یک معامله کاری ارزش دارد. او در یکی از تجربه های کاری اش، برای انجام سفر یک خانواده، از پیگیری های اداری تا دوندگی های فرودگاهی را به جان خرید تا برق شادی در چشمان دو کودک خاموش نشود.

● برای شادی ۲ کودک

پانزده سال فعالیت در حوزه گردشگری و برخورد با آدم های مختلف، به او آموخته است که خیلی وقت ها از همان صحبت های اول می شود فهمید هر مشتری چه می خواهد و چه گزینه ای برایش مناسب تر است؛ تجربه ای که به قول خودش، کم کم او را آدم شناس هم کرده است.

را حله تعریف می کند: دو سال پیش، یک خانواده چهار نفره برای سفری چهار روزه به اصفهان، به اژانس من و برادرم مراجعه کردند. از همان ابتدا مشخص بود که مدت ها برای این سفر برنامه ریزی کرده و مبلغی را کنار گذاشته اند تا هم سفر خوبی داشته باشند و هم هزینه زیادی روی دستشان نگذارد.

آنچه توجه را حله را جلب کرد، دو فرزند کوچک خانواده بودند که با ذوق و شوق همراه پدرشان به دفتر مسافرتی آمده بودند و می خواستند مطمئن شوند همه کارهای سفرشان انجام شده است؛ «وقتی برق چشم های بچه ها را دیدم، تمام تلاشم را کردم تا با همان هزینه، سفر با کیفیتی برایشان جور کنم. قرار بود با قطار به اصفهان بروند، اما با دوسه روز جابه جایی در تاریخ



نوجوان محله انقلاب، مقام سوم کشوری طراحی مدار را در کارنامه دارد

مهندس کوچک



امید محله

پنج سالم بود که چسب حرارتی روی دستم ریخت و به شدت آسیب دیدم. هنوز به طور کامل خوب نشده بودم که دوباره همان دستم سوخت.

● اوقات فراغت را چطور می گذرانی؟

بیشتر ویدئوهای آموزشی نگاه می کنم و چیزهایی را که یاد گرفته ام، می سازم.

● وسایل الکترونیکی خانه تان را هم تعمیر می کنی؟

وسایلی مانند سه راهی برق، محافظ برق، ترانس مهتابی ها و ال ای دی مهتابی های جدید را تعمیر می کنم، اما وسایل برقی و الکترونیکی را تعمیر نکردم.

● از مسابقه ای که شرکت کردی، بگو.

امسال تابستان در کلاس های رباتیک مسجد حمزه سیدالشهدا^(ع) شرکت کرده بودم. مربی مان گفت قرار است مسابقه ای در سطح کشوری، در زمینه طراحی ربات تعقیب آتش و طراحی مدار، در دانشگاه آزاد مشهد برگزار شود. برای این مسابقه خیلی با پدرم تمرین کردیم.

● سطح مسابقه چطور بود؟

شرکت کنندگان با آمادگی زیادی در آن شرکت کرده بودند. تلاش کردم خونسردی ام را حفظ کنم و روی کار خودم تمرکز داشته باشم. با اینکه بارها در خانه تمرین کرده بودم، نتوانستم در زمان تعیین شده رباتم را بسازم. مادر طراحی مدار توانستم در مدت ۱۲ دقیقه کارم را به پایان برسانم و مقام سوم کشوری را به دست بیاورم.

● برای آینده ات چه برنامه ای داری؟

دوست دارم مانند پدرم مهندس موفق شوم. می خواهم در زمینه طراحی موشک برای کشورم فعالیت کنم و بهترین موشک ها را در کشورمان طراحی و تولید کنم.

● چه حسی

از ساخت این وسایل داشتی؟

وقتی ساخت آن ها را تمام می کردم و می دیدم که درست کار می کنند، ذوق می کردم.

● شده وقت ساخت این لوازم،

خراب کاری کنی؟

بارها این اتفاق افتاده است. به عنوان مثال، هنگام کار با هویه فرش خانه مان را سوزاندم یا وسیله ای که قرار بود درستش کنم، نه تنها درست نشد؛ بلکه لوازمی هم که برای تعمیر خریده بودم، هدر رفت.

● حادثه ای هنگام کار برایت

پیش آمده است؟

سمیرا منشادی | وقتی بیشتر بچه های

هم سن و سال بنیامین در کوچه فوتبال بازی می کردند، بنیامین افزایش باسیم و مدار سرش را گرم می کرد. هویه به دست می گرفت.

قطعه ها را کنار هم می چسباند و منتظر می ماند ببیند آنچه ساخته است. کار می کند یا نه. این علاقه

از نشستن کنار پدر مهندسش شروع شد و پیش از مدرسه، به ساخت پنکه، آسیاب بادی و چراغ مطالعه رسید. حالا همین علاقه او را به سکوی سوم مسابقات کشوری طراحی مدارهای الکترونیکی رسانده است؛ موفقیتی که این نوجوان ده ساله محله انقلاب آن را پایان راه نمی داند و رؤیایش، رسیدن به دنیای مهندسی و طراحی موشک است.

● علاقه ات به

کارهای الکترونیکی از چه زمانی شروع شد؟

پدرم مهندس برق است. من از کودکی کنارش می نشستم و به کارهایی که انجام می داد، نگاه می کردم. این طور شد که به مرور علاقه مند شدم.

● چه کارهایی را از پدرت یاد گرفتی؟

کار با هویه، شناختن مدارها و کار با آرمیچر و... را از پدرم یاد گرفتم.

● از این دانسته ها چطور استفاده

کردی؟

قبل از اینکه به مدرسه بروم، با کمک و راهنمایی پدرم، پنکه، آسیاب بادی، چراغ مطالعه و... ساختم.

